



نامه ها و اظهار نظرها

رهبران مشروطه (بیوگرافی سید محمد طباطبائی) که باین شرح است :

« پس از واقعه رژی ناصرالدین شاه از میرزای آشتیانی دلنگ بود و میخواست بوسیله روحانیان نفوذ او را محدود کند و چون این کار از روحانیان طهران ساخته نبود شرحی به میرزای شیرازی نوشته درخواست نمود چند نفر از مجتهدان مورد اعتماد خود را که آقا زاده و ایرانی باشند به طهران اعزام دارد ، میرزای شیرازی شیخ محمد رضا قمی و طباطبائی را بهمین منظور به طهران اعزام داشت »

آقای محسن طباطبائی نوشته است :

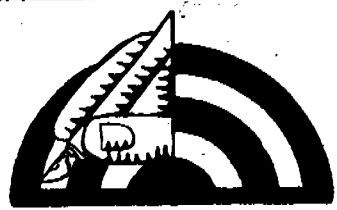
« تنها هدف طباطبائی مشروطه کردن ایران بود و مراجعت او نیز به ایران در تعقیب همین فکر صورت گرفت . »

در پاسخ ایشان عرض میکنم ، اولامن نوشته ام ، طباطبائی با اجازه میرزای شیرازی به ایران آمد و این منافاتی با

پاسخ به دوایراد

مجله خاطرات وحید -
شماره هفتم آن مجله را مطالعه کردم و از مطالب آن مانند همیشه بهره مند شدم و توفیق بیشتر مدیر محترم مجله را در ادامه و گسترش خدمات فرهنگی آرزو مندم .
در شماره هفتم در دو نوشته از مخلص یادی بمیان آمده بود و اجازه میفرمائید بر آن هر دو نوشته توضیحی بیفزایم .

آقای محسن طباطبائی ایرادی داشتند بر نوشته بنده در صفحه ۲۰۸ ج ۱



نامه‌ها و اظهار نظرها

قم از تشکیل عدالت خانه به استقرار رژیم مشروطه تبدیل گردید. سخن سر بسته گفتم باحریفان . والسلام .

=۲= آقای باقر عاقلی شرحی نوشته بود که چرا آقای ضرغام بروجنی بتذکر بنده ترتیب اثر داده و بیوگرافی شخصیت هائی را که بنده قبلا در سه دوره اکتساب «رهبران مشروطه» نوشته ام برای مجله وحید نمی نویسند (۱) و متذکر شده بود که بیوگرافی نویسی در انحصار کسی نیست (۱) چنانکه بیوگرافی اتابک را نخستین بار اعتماد السلطنه در صدرالتواریخ نوشته است .

۲ در پاسخ ایشان نیز عرض می کنم . اولاً از نویسنده فاضل آقای بروجنی سپاس دارم که یادآوری اصولی بنده را قبول کردند، من عرض کردم رجال معرفی نشده بسیارند و ایشان بجای قبول زحمت در معرفی کسانی که بنده قبلا با پژوهش بسیار تهیه شدها بر گه یادداشت ودها سند بیوگرافی آنان را نوشته ام رجال معرفی نشده را معرفی فرمایند ، ایشان با کمال انصاف پذیرفتند و دیدم در همین شماره هشتم خاطرات وحید « جمفرقلیخان سردار اسعد سوم » را با تحقیقات بایسته معرفی کرده اند ، آقای

هدف طباطبائی ندارد .
ثانیاً ، این نکته را بسیاری از روحانیان حتی مرحوم آقا عبدالهادی فرزند طباطبائی برای من تصریح کردند که بازگشت طباطبائی با تشویق و اجازه «میرزا» بود .

ثالثاً ، با آنکه در آزادیخواهی و مسلک فراماسونی طباطبائی تردیدی نیست ولیکن در این تکتکه قطعاً جای تردید است که اواز آغاز هدف برقراری رژیم مشروطه را در ایران داشته است ، زیرا از هنگام ورود طباطبائی به طهران تازمان نهضت روحانیت برضد دولت (۱۳۲۳ ق) دوایده سال طول کشیده است ، در این دوازده سال طباطبائی افکار آزادیخواهانه خود را گاهی بر فراز منبر ابراز می نموده ولی هیچوقت بمطالبه رژیم مشروطه بر نخاسته و از ۲۵ رمضان ۱۳۲۳ که بدعوت «سید عبدالله بهبهانی» وارد مبارزه سیاسی شد ، هم او وهم سید عبدالله و هم دیگران فقط عزل عین الدوله و تشکیل عدالتخانه را می خواستند و کلمه «مشروطه» (که مقتبس از عثمانیها بود) برای نخستین بار در سفارت انگلیس از طرف «گرانت دف» کاردار سفارت به پناهندگان سفارت تلقین شد و از آن پس هدف پناهندگان سفارت و کوچندگان

پروچنی که فرصت و صلاحیت تحقیق دارند و خوب می توانند در معرفی رجالی که مجهول القدر مانده اند خدمتی انجام دهند ضرورتی ندیدند که بمعرفی اشخاص معرفی شده بپردازند و اصل الفاضل للمتقدمه را رعایت فرمودند، درود به ایشان. ثانیاً آقای باقر عاقلی که خود نیز در این رشته مطالعاتی دارند میدانند که باب تحقیق هیچوقت مسدود نمی شود، اگر ایشان یا هر کس دیگر تحقیقات تازه می دارند که بر بیوگرافی های رهبران مشروطه (نوشته بنده) چیزی بیفزاید کار بسیار خوبی است، اما اگر کسی بخواهد همان بیوگرافی ها را خلاصه کند و بصورتی دیگر بنام خود بنویسد بدیهی است که کار ناسزاواری انجام داده و بحق دیگری تجاوز نموده و امانت و اخلاق و حتی قانون حفظ حقوق مؤلفین چنین اجازه ای به او نمیدهد.

کسی که اهل تحقیق است باید خود بتحقیق بپردازد نه اینکه تحقیق دیگران را عرضه کند و اگر خدای نخواسته منطق آقای عاقلی حکمفرما شود حتی تاریخ بیهقی و گلستان سعدی را هم اشخاص می توانند بنام خود منتشر کنند!

بیشتر شخصیت هایی که از طرف بنده زیر عنوان رهبران مشروطه بیوگرافی آنان

نوشته شده آنقدر حالات و روزگارشان مجهول بود که حتی باز مانند گانشان کوچکترین آگاهی از خصوصیات و حالات آنان نداشتند و زحمت و کوشش و پژوهش بنده زندگی آنان را روشن ساخت، بدیهی است استفاده بدون ذکر مأخذ از این تحقیقات تجاوز به حق بنده است و عملی ناپسند و خلاف قانون می باشد، اما تحقیق جدید در باره هر یک از آن شخصیت ها کاری پسندیده است و هیچکس از تحقیق تازه روی گردان نمی باشد.

ثالثاً نوشته اند «اعتماد السلطنه برای نخستین بار بیوگرافی اتابک را نوشته است»

بسیار خوب ولی اگر آقای عاقلی نوشته اعتماد السلطنه و تحقیقات بنده را در باره اتابک پیش هم بگذارد قبول خواهد فرمود که تحقیقات بنده با آنچه که اعتماد السلطنه نوشته (جز در مورد نسب اتابک) هیچ مشابهتی ندارد.

رابعاً، نوشته است «قزوینی و بامداد هم بیوگرافی اشخاص را نوشته اند. عرض میکنم نوشته های قزوینی از یادداشت های چند سطری یا چندین سطری بصورت بسیار خلاصه و اجمالی تجاوز نمی کند، نوشته های بامداد هم اولاً پس از نوشته های



نامه ها و اظهار نظر ها

بنده چاپ شده ثانیاً بشیوه خلاصه و اجمال است نه بیوگرافی وثالثاً در هیچ مورد مستند نمی باشد .

دُرود به روندگان راه راستی .

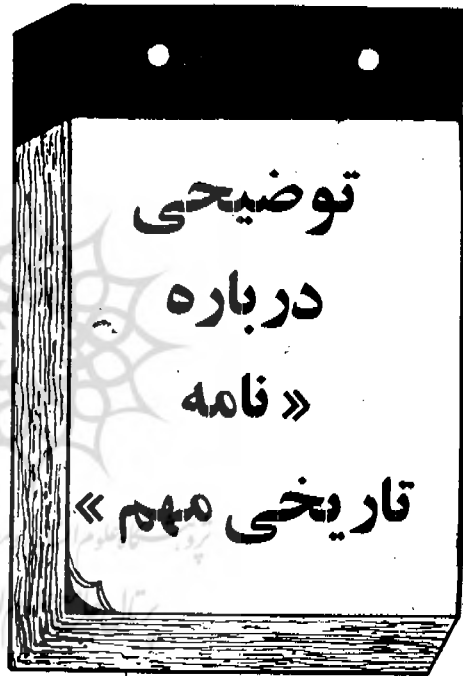
ابراهیم صفائی

خدمتی است بعالم فرهنگ و قراهم آوردن منابعی برای محققین نسلهای آینده و اینکه دارنده محترم آن دو مجله نیز نوشته های رسیده را بی طرفانه و بی کم و کاست چه منفی و چه مثبت چاپ می کند مؤید ماجرا است و اینکه بنده هم گاهی توضیحاتی درباره نکات تاریخی میدهم نظر خود نمودن ندارم بلکه میخواهم بموازات غرض نهائی صاحب مجله مسائل حلاجی شود و راست و ناراست روشن گردد . درباره توضیحاتی که برای یادداشت های تاریخی آقای ابوالفضل قاسمی داده ام و یا در آینده بدهم نیت همان است و در این خصوص نیز نیت همان .

۱- اولاً در تاریخ بمعانوت رسیدن غفاری بجای ۱۳۳۳ « ۱۳۲۳ » چاپ شده و قطعاً تقصیر مطبعه است .

۲- با اینکه مرقوم داشته اید تهران در ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۷ فتح شده در آن صورت نامه ای که در ۱۵ ذی قعدة ۱۳۲۶ نوشته شده نمیتواند مؤخر بر رفتن محمد علی میرزا از ایران یا تاریخی باشد که « در اروپا تدارک بازگشت به ایران رامیدید » است .

۳- نامه ای که بامضای یکی از اعضای هیئت علمیه ای نجف به تبریز نوشته شده درست در پنج ماه و نیم بعد از بقوب بسته



... با عرض اعتذار میدانیم که غرض غائی از تحمل اینهمه زحمت و قبول خسارت و صرف وقت که در راه برآه انداختن مجلات : وحید و «خاطرات وحید» بکار است قصد تجارت و سودجستن نیست بلکه

شدن مجلس بوده که آذربایجان درخروش و کوشش بود و هیئت علمیه که معروف ترین آنها میرزا احمد نام بوده و ناطق زبر دست در آن موقع بحران انقلاب به تبریز آمده بودند .

۴ - عنوان نسامه برای عبدالحمید غفاری (سردار مقتدر کاشی) نیست بلکه آن نامه را بعنوان حاج صمدخان مراغه ای نوشته اند که قبلاً سعدالملک لقب داشته بعداً سردار مقتدر بوده و پس از آنکه از تهران بمراغه آمد بدستور محمدعلی میرزا بر علیه آزادی قیام و اقدام کرد و شجاع الدوله شد .

۵ - میدانیم که فرمانفرمادر ربیع الاول ۱۳۲۶ استغفاده و آن موقع در میان دو آب بوده و اینکه آقای قاسمی مینویسد « تا میانه عقب نشست ناشی از اشتباه ترکیبی کلمه در حافظه ایشان است » و بعلاوه موقعی که هنوز فرمانفرمادر تبریز بوده و میخواست بر علیه کردها و عثمانیها قشون بکشد ، آن موقع (مثلاً ذیقعد ۱۳۲۵) صمد خان سردار مقتدر حاکم ساوجبلاغ بوده است که ابوالتواریخ مشروطه اعنی کسروی مینویسد « حاج صمد خان مراغه ای سردار مقتدر حکمران ساوجبلاغ (مهاباد) بود ، به فرمانفرما تلگراف کرده نوید میداد که کردان را طوری تنبیه خواهم کرد که چشم

جهانیان روشن شود ، ولی دیدم که با رسوائی از ساوجبلاغ گریخت ... » و در این گریختن یا کمی قبل از آن هم بنه و پول فرمانفرما را دزدیده و یکسره به تهران رفت بعد از چند ماه بفرمان و مواضعه محمد علیشاه از تهران چاپاری حرکت و در دهم ذیقعد ۱۳۲۶ به تبریز رسید و دیدار فوری با عین الدوله نموده و بمراغه رفت و بجان آزادیخواهان افتاد همچون گرگی به گله ای و لصدی الورود مرد مجتهد و پارسائی مانند مقدس مراغه ای را در حوض یخ زده انداخته و بضر چوب و چماق کشت و بعد جسد بی روانش را از درخت نارونی وارونه آویخت . بعقیده پیرمردان مراغه آن شب شنیده اند که مقدس اذان می گفته است (بعهده راوی) .

میتوان گفت در ۱۵ ذیقعد ۱۳۲۶ که نامه مورد بحث نوشته شده و در متن نامه مخصوصاً قید گردیده که « جناب اجل آقای سردار مقتدر » اوایل شروع بکار صمد خان بر علیه حریت طلبان بوده است که نویسنده نامه از نحوه تفکر صمد خان و ساخت و پاخت او با محمدعلیشاه بی اطلاع بوده و نزد خود چنین خواسته که او را با بدگوئی کردن از محمدعلیشاه بر له مشروطه تجهیز کند . این قبیل کارها از

نامه ها و اظهار نظرها



جناب آقای وحید نیا مدیر محترم
مجله خاطرات وحید

در صفحه ۱۲ و ۱۳ مجله خاطرات

شماره هشتم در بخش دانشگاهی در شرح
حال دومین رئیس دانشگاه تهران اشتباهاتی
وجود دارد که بدینوسیله تصحیح میگردد.

۱ - مرحوم اسماعیل مرآت اولین

سرپرست محصلین ایرانی در خارج نبوده
است بلکه ایشان در سال ۱۳۰۸ با سمت
مدیراداری ومالی سرپرستی محصلین بارو
پا رفت ونخستین سرپرست محصلین در
خارج مرحوم حسین علاه بوده است که در
آن تاریخ وزیرمختار ایران درپاریس بود.

۲ - مرحوم مرآت هیچ وقت پس

از طی مدارج باستانداری کرمان نرسیده
است بلکه آن مرحوم کلیه خدمات خود
را در وزارت معارف انجام داد ومدتی کوتاه
فرماندار کرمان بود نه استاندار (دراواخر
سلطنت رضاشاه کبیر چند استان قلمی وسیله

بقیه در صفحه ۳۴

نقشه های «مرکز غیبی» تویز بوده است که
سعی می کردند بهر نحوی جناحین استبداد
راقیچی کنند و چون از خشکه پارسائی وعقاید
دینی صمدخان اطلاع داشته ومیدانسته اند
که اگر از يك طرف آدم میکشد از طرف
دیگر پابرهنه جلودسته می افتد وسینه میزند
واشک میریزد لذا از طریق وعده وعید و
تحبیب و تحذیر و ابلاغ نظرات مجتهدین
عشایر خواسته اند بلکه او را براه راست
هدایت کنند ونمیدانسته اند که «نرودمیخ
آهنین برسنگه» واگر چه اشارات متن نامه که
مینویسد: «زحمات نمایان و اقدامات شایان
جناب اجل در وقعه ساوجبلاغ وجانشانیهای
غیورانه جنابعالی .. الی آخر» به کارهای
فرمانفرما در میان دو آب بیشتر شباهت دارد
که در آن موقع «در مراغه در سر املاک
خودش بوده» است اما مأمور اعزامی عضو
هیئت علمیه نجف دانستو ندانسته هندوانه
زیر بغل حاجی .. داده است بهر حال بنظر
بنده آن نامه در درجه اول بمنوان حاج صمد
خان سردار مقتدر و در درجه آخر بمنوان
فرمانفرما بوده است نه غفاری کاشی ..
زیاده مزاحم نمی شود.

نصرت الله فتحی «آ»

نامه ها و اظهار نظر ها

بقیه از صفحه ۸

فرماندهار اداره می‌شده‌اند گیلان اصفهان
مازندران و کرمان .

۳ - مرحوم مرآت و مرداد ۱۳۱۷
به کفالت وزارت فرهنگ و سرپرستی
دانشگاه تهران منصوب نشد و پس از یکسال
انجام وظیفه در سمت کفالت در شهر یور
۱۳۱۸ وزیر گردید .

۴ - از مشاغل دیگر آن مرحوم که
از قلم افتاده است وزارت بهداری است که
پس از شهریور ۲۰ و تشکیل کابینه فروغی
آقای صدیق اعلم جای او را گرفت و او
بوزارت بهداری رفت .

۵ - مرتضی قلی خان ممتاز الملک
پدر همسر مرحوم مرآت مدتها وزیر معارف
بوده ولی هیچوقت نماینده مجلس و
رئیس مجلس نشد . آنکس که در دوره اول
رئیس مجلس بوده ممتاز الدوله است نه
ممتاز الملک (اسماعیل ممتاز پدر جناب
ممتاز معاون فعلی وزارت کشاورزی) برای
میرید اطلاع خوانندگان مجله اضافه مینماید
که مرآت در پاریس در دانشکده پلوات تحصیلات
عالی خود در رشته ریاضی پایان داده بود
سالها ناظم و استاد دارالمعلمین عالی بود از
آثار عمده او ساختن مدارس است که در
تمام شهرها بچشم میخورد

ارادتمند باقر عاقلی

و بعد عرایض مرا گوش کنید.
آن مرحوم بی اختیار گفت
فلانی پانصد هزار تومان است
اگر میخواهید همین شبانه آن
را نقد کنم و بیاورم . من گفتم
خیر من احتیاج بیول ندارم ،
احساسات و توجه مردم را هم
بیول نخریده ایم تا بیول بفروشم
از این گذشته اگر اهل ریا بودم
هم این پول را میگردفتم و در
همان بر خوار یک بیمارستان مجهز
میساختم .

این نکته را هم خوانندگان
عزیز باید بدانند که پنج میلیون
ریال سال ۱۳۲۵ یعنی ۲۷ سال
پیش است . ارزش آن بحساب
امروز بیش از پنجاه میلیون
ریال حالیه است .

بالاخره دوستان گرامی
بعد از نیم ساعت سکوت برخاستند
و رفتند و آقایان حیدر علی خان و
محمد رضا خان بر و مند که شهود
مطلب بوده اند بجمده لاه فعلای زنده
و بر ازنده اند .

بهر حال انتخابات را بیا
افتضاح بسیار تمام کرد که مدتی
هم کار در مجلس مطرح بود و
آقایان دکتر بقائی و مکی روی
مراجعات مکرر مردم اصفهان و
ارسال مدارک قطعی موضوع را
تعقیب میکردند . بقیه دارد